

سیدحیدر آملی،

تبیین و اثبات ولایت شیعی در عرفان اسلامی

غلامعلی مقدم / استادیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد / gh1359@gmail.com

تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۰۴/۰۹ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۹/۰۶/۲۰

چکیده

عرفان نظری، یکی از علوم نوخاسته در حوزه تمدن اسلامی است. مسأله ولایت و انسان کامل، یکی از ارکان نظام جهان‌شناسی و انسان‌شناسی عرفان نظری است که با گذر از اندیشه عارفان نام‌دار شیعی با تقریری عمیق‌تر و دقیق‌تر در مسأله ولایت باطنی، انسان کامل و مصادیق آن، روبه‌رو گردید. سیدحیدر آملی با شهامت و شجاعت و به نحو مستدل، خلط‌های مصداقی و خطاهای نظری عارفان را در این حوزه به آن‌ها گوشزد نمود و با تأسی به آموزه‌های شیعی، تبیینی نو در این زمینه پدید آورد. سؤال این نوشتار این است که آیا می‌توان آن‌چه را سید در مقابل جریان رایج عرفانی ابراز کرده، براهین متناسب با مباحث عرفان نظری به حساب آورد؟ این مقاله با روشی توصیفی - تحلیلی، عملکرد او را در استنباط، تبیین، استدلال و دفاع از این آموزه شیعی بررسی کرده و نشان داده که چگونه او با اتصال معارف عرفانی به سرچشمه حقیقی خود در مسأله ولایت، به تحول و تکامل عرفان در این حوزه کمک نموده و خلأیی را که در این زمینه در اندیشه عارفان وجود داشت، تکمیل کرد و به اقامه استدلال‌هایی متناسب با فضای عرفان نظری پرداخت.

کلیدواژه‌ها: ختم ولایت، انسان کامل، سیدحیدر آملی، عرفان نظری، ابن‌عربی.

مقدمه

علوم مختلف، حاصل معرفت بشری نسبت به واقع هستند. مراتب واقع، به موازات مراتب ادراک متفاوت و متعدد است و هر دریچه ادراکی، انسان را به سطحی از واقع پیوند می‌دهد. کشف و شهود، محصول راه دل است و در نظام فکری اسلام، آن را یکی از منابع معرفت دانسته‌اند. البته این بدان معنا نیست که این درگاه معصوم از خطاست، بلکه مانند دیگر ابزارهای کسب معرفت، خطاپذیر و نیازمند معیاری برای تشخیص صحیح از سقیم است. گرچه عرفا شهود را مبدأ اثبات ره‌آورد‌های عرفانی تلقی کرده و نیازی به اثبات عقلانی آن‌ها نمی‌بینند، عرفان نظری برای تبیین عقلی دست‌آورد‌های عرفانی و توضیح استدلالی آن‌ها تلاش نموده و در این مسیر از دلیل نقلی، برهان عقلی و استدلال شهودی استفاده می‌نماید که معیارهای حجیت را دارا باشند.

سیدحیدر آملی با تکیه بر همین سبک و شیوه استدلال عرفانی، توانست گفتمان رایج عرفان در مسأله ولایت را در ترازوی سنجش و نقد قرار دهد و مصداق حقیقی ولایت و ختم آن را بر مبنای معارف شیعی تبیین نماید. گستردگی و تنوع مباحث سیدحیدر شاید موهم این باشد که او در این مسیر، از طور بحث برهانی و سیاق عرفانی خارج شده و به شیوه مجادلات کلامی روی آورده است.

با توجه به ظاهر بحث سید که مشابهتی با مباحث کلامی رایج میان متکلمان سنی و شیعه دارد، آیا می‌توان آنچه را سید در مقابل جریان رایج عرفانی ابراز کرده، براهین متناسب با مباحث عرفان نظری به حساب آورد؟ برای پاسخ به این پرسش، در این مقاله ابتدا به تبیین مبادی بحث در ولایت لغوی و اصطلاحی و مفهوم ختم‌پذیری می‌پردازیم. آنگاه به اجمال، دیدگاه ابن‌عربی در مسأله ولایت را تبیین می‌کنیم و سپس با تنقیح، تقریر و بازخوانی دیدگاه سیدحیدر آملی، نشان می‌دهیم که استدلال‌های او از سنخ مباحث عرفان نظری و مبتنی بر قواعد و مبانی حکمی و عرفانی است و می‌توان آن‌ها را در همین قالب ارائه کرد. اتحاد روحی و باطنی نبی و ولی، ملازمه استجماع فضایل با استخلاف الهی و مراجعه به مرجحات در تعارض کشف، نمونه بازخوانی شده همین استدلال‌هاست.

اهمیت پرداختن به این مسأله، در نسبت آن با مسأله خلافت الهی روشن می‌شود که در مباحث اعتقادی، در قالب نبوت و امامت تحقق یافته است. بنابر مبانی عقلی و شرعی در مسأله خلافت و ولایت و ختم آن، لازم است خلیفه بیش‌ترین قرابت با حق تعالی را داشته و از نظر وجودی، مشتمل بر صفات و کمالات الهی بیش‌تری نسبت به دیگران باشد. این خلافت و ولایت باطنی، در وجود انبیا و بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در قالب امامت ظهور و تجلی می‌کند. اهل سنت بر خلاف شیعه، به تحقق صفات کمالی چون علم لدنی و عصمت در خلیفه معتقد نیستند و جایگاه ولایت و خلافت را در حد ریاست و تدبیر امور تنزل داده‌اند. این نگرش اعتقادی در کلام، فلسفه و حتی عرفان سنی نیز تحلیل و تبیین شده است. از این رو در جریان ختم ولایت نیز کسانی خارج از دایره امامت شیعی، ادعای ترقی به این مقام را داشته‌اند. سیدحیدر آملی به نقد این نگاه پرداخته و به زبان خود عرفان نظری به این تحلیل پاسخ گفته است.

مسأله ولایت و تفسیر باطنی آن که در فرهنگ و روایات شیعی مطرح شده و با عقل و شهود تأیید گردیده است، با ورود به عرفان نظری و اصطکاک با دیدگاه رایج، در کانون توجه نویسندگان اسلامی قرار گرفته و آثار تحلیلی و تطبیقی زیادی در این زمینه نوشته شده است. جریان عمومی اگرچه تحت تأثیر شارحان و مفسران آراء ابن عربی و تابعان او قرار داشت، در این میان برخی از دیدگاه‌های او پذیرفتنی نمی‌نمود. از این رو موضع‌گیری‌های مختلف از تأیید و اصرار و رد و انکار و توجیه و تأویل در این باره به ظهور پیوست. کتب سنتی عرفانی در مباحث مربوط به آغاز هستی، چینش مراتب هستی، حضرات خمس، مسأله کون جامع، خلافت کلیه و جزیه الهی و غیره، درباره ولایت و جایگاه آن بحث کرده‌اند. برخی از بزرگان عرفان، به نگاشتن رساله‌هایی درباره ولایت پرداخته‌اند که اسامی آثار آن‌ها در جلد بیست و پنجم *الذریعه* آمده است. برای مثال، علامه آقا محمدرضا قمشه‌ای رساله‌ای در ولایت، بر ممشای تفکر شیعه نوشته که ذیلی بر *فصل شیشی فصوص‌الحکم* به حساب می‌آید. بابارکنا نیز در شرح خویش بر *فصوص*، به مناسبت‌های مختلف بحث از ولایت عرفانی به میان آورده است. میرزا احمد آشتیانی و

علامه طباطبایی نیز هر کدام تألیفی ولایی به نام *رسالة الولاية* دارند. مقدمه شرح زیارت جامعه کربلایی را می‌توان نگاشته‌ای در همین زمینه به شمار آورد (کربلایی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۸)؛ چنان‌که مصباح الهدایه امام خمینی نیز یکی از بهترین آثار شیعی در تقریر ولایت به حساب می‌آید. (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۷)

سیدحیدر آملی در آثار خود *نص النصوص* در شرح فصوص، *مجمع الاسرار* و *منبع الانوار* و *تفسیر المحيط الاعظم و البحر الخضم*، به نقد نگاه رایج و تبیین ولایت شیعی دست یازیده است. تحقیق وی در آراء ابن عربی و عرفان سنی که با احترام به منزلت و جایگاه ابن عربی، به نقد دقیق و منصفانه آراء وی می‌پردازد، پس از سیدحیدر توجه محققان را به خود معطوف ساخته است. در میان آثار متأخر که به نحو خاص به این مسأله دامن زده‌اند، می‌توان به کتبی چون: *عرفان شیعی*، پژوهشی در باب زندگی و اندیشه سیدحیدر آملی (حمیه، ۱۳۹۲، ص ۵۰)، *عرفان شیعی در اندیشه علامه سیدحیدر آملی* (اکبریان، ۱۳۸۱، ص ۶۵)، *ولایت انسان کامل از منظر عرفانی سیدحیدر آملی و امام خمینی* (خادمی، ۱۳۸۹) و مقالاتی مانند: «رد سیدحیدر آملی بر آراء ابن عربی در باب ختم ولایت» (آزاد، ۱۳۸۱)، «ولایت در دیدگاه سیدحیدر آملی» (عرب، ۱۳۷۹)، «بررسی تطبیقی ختم ولایت از دیدگاه ابن عربی و سیدحیدر آملی» (حسینی شاهرودی، ۱۳۸۲) و «ختم ولایت از دیدگاه ابن عربی و سیدحیدر آملی» (عناقه، ۱۳۸۸) اشاره کرد.

تحلیل مبادی

ولایت در لغت

ولایت و مشتقات آن را باید به معنای واقعی کلمه مقول به تشکیک دانست. این کلمه گستره‌ای وسیع از معانی مترادف و متضاد را در معنای لغوی، مراتب متعددی از ولایت خدا تا انسان در مفهوم اصطلاحی و طیف متنوعی از علوم مختلف اسلامی از فقه و کلام و تفسیر تا فلسفه و عرفان را در حوزه کاربرد، در خود جمع کرده است.

درباره معانی لغوی ماده ولی به جهت وقوع در حدیث شریف غدیر، در کلام شیعه و سنی به تفصیل بحث و بررسی شده است. قرابت، محبت، صداقت، ملکیت، میراث، توالی، سرپرستی، سلطنت، نصرت، دوستی، بلاد سلطان، تولی امر و دولت، محبت اهل بیت و تبعیت از آن‌ها، والی، حاکم، مدبر، متصرف در امور و ولی نعمت، اولویت و سزاواری، هم‌قسم، هم‌پیمان، همسایه، حافظ نسب، خویشاوند و پسرعمو، رب، عمو، پسر، پسر خواهر، عبد، تابع، شریک، داماد، آزادکننده و آزادشده، مالک، صاحب، محب، خویشاوند سببی و نسبی، و زعامت و رهبری، برخی از معانی مهم این ماده هستند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۸۸۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۵، ص ۴۰۷؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۵۵؛ امینی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۶۴۱)

در فضای چنین تعدد معنایی، کشف معنای جامع دشوار و راه‌گشاست. اگرچه برخی از بزرگان پس از تحلیل و بررسی معانی مولی، معنای جامع در این ماده را «اولی بالشیء» معرفی کرده‌اند (امینی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۶۴۱)، به نظر می‌رسد آنچه به عنوان معنای محوری درباره ولایت می‌توان ذکر کرد، همان قرب و نزدیکی و رفع حجاب باشد و بیشتر معانی دیگر از لوازم و آثار این معنا به شمار می‌روند:

«اصل در معنای ولایت برداشته شدن واسطه است که بین دو چیز حایل شده، به گونه‌ای که بین آن دو چیز غیر آن‌ها باقی نماند». (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۰، ص ۸۸)
«قرب که اصل هم همین معناست». «ولایت عبارت است از یک نحوه قربی که باعث و مجوز نوع خاصی از تصرف و مالکیت تدبیر می‌شود». (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۱۵)

ولایت در اصطلاح

نظام جهان‌شناسی عرفانی، بر ظهور و بطون اسماء و صفات حق تعالی استوار است. حقیقت وجود منحصر در ذات واحد شخصی حق است و سایر موجودات، ظهورات و تجلیات و نمودهای این حقیقت به شمار آمده، در مقابل او از وجود حقیقی برخوردار نیستند. هر موجود تعین و ظهور اسمی از اسماء و کمالی از کمالات آن حقیقت واحد به شمار می‌آید.

بدیهی است که هر ظهوری، بر باطن خویش تکیه دارد و به نحو مطلق عین تعلق و ربط و وابستگی بدان است؛ لذا آن باطن بر او حاکم و ولی است و از این رو بسیار بدو نزدیک است.

تعیینات و مظاهر در نمایاندن اسماء الهی و قرب و بعد به آن‌ها، دارای درجات و مراتب مختلفند و از این جهت به مطلق و مقید، عام و خاص و کلی و جزئی قابل تقسیم خواهند بود. وحدت و کثرت برآیند این تفرقه و اجتماع کمالات الهی در مظاهر است. وجود هر چه به وحدت و باطن نزدیک شود، جامعیت و اجمال می‌یابد و هر چه به کثرت و ظاهر برآید، تفرقه، تفصیل و تقید خواهد پذیرفت. ولایت‌های جزئی همه به ولایت کلیه ارجاع می‌شوند و آن اصل و روح و مبدأ هر ولایتی در ظهور عالم است؛ شانی الهی که مقتضی ذاتی تجلی و ظهور است:

«ولایت به حسب اصطلاح، همان حقیقت کلی و صفت الهی و شانی از شئون ذاتی است که اقتضای ظهور دارد: «و الله هو الولی الحمید». (کربلایی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۸)

حسب ادله، چنان‌که تحقق مظاهر جزئی برای نمایاندن کمالات حق به تفرقه لازم است، مظهري نیز برای ظهور جمعی اسماء و صفات حق ضروری است تا ولایات جزئی به واسطه او بدان ولایت کلی رجوع کنند. بی‌شک باطن چنین مظهري، جامع همه اسماء و صفات حق تعالی است و سایر مظاهر از مراتب وجود او به شمار می‌روند؛ پس چنان‌که باطن هر مظهر جزئی، دارای ولایت جزئی بر مظهر خود است و همه از مراتب ولایت کلیه الهیه هستند، باطن این مظهر نیز ولایت کلی بر همه مظاهر وجود دارد، به نحوی که همه مظاهر دیگر، ظهورات جزئی حقیقت او تلقی می‌شوند. از این جهت، همه مظاهر در باطن خویش عین ربط و وابستگی به ولایت اویند و او باطن این مظاهر و از جهی با همه آن‌ها متحد است؛ چنان‌که خود ظهور جمعی و اعتدالی حقیقت وجود و وجه واحد حق است. این وساطت در ولایت و ارتباط دو جهی همان مقام خلافت الهی است:

«برای ظهور اسما، خلیفه‌ای الهی و غیبی باید باشد تا از آن استخلاف کند...؛ این خلیفه الهی، دارای وجه غیبی به عالم غیب و وجهی به عالم اسما و صفات است؛ لذا انوار آن وجه غیبی در این وجه اسمایی و صفاتی متجلی می‌شود. این خلافت همان روح خلافت محمدیه و اصل و مبدأ آن است و این همان حقیقت ولایت است». (خمینی، ۱۳۷۶، ص ۱۶)

نبوت ظهور این ولایت باطنی یعنی ظاهر خلافت و بر دو قسم است؛ نبوت تشریحی و نبوت تعریفی. آنچه ختم دارد، نبوت تشریحی است که ظهور طبیعی نبی برای تعلیم و تزکیه ابناء بشر است؛ پس نبوت، ظاهر ولایت و ولایت، باطن نبوت و هر دو مراتب یک حقیقت واحدند. ظهور در هر مرتبه از مراتب هستی اقتضای خاص دارد؛ از این جهت در مرتبه طبیعی و مبتنی بر اقتضانات ذاتی اعیان عالم و مصالح حاکم بر ظهور و بطون، محکوم به توقیت و تحدید است، اما باطن ولایت به بقای حق باقی است:

«ولایت فلکی است که بر تمام عالم احاطه دارد و از عالم جداشدنی نیست؛ نبوت و رسالت را نیز در برگرفته است و تا عالم باقی است، ولایت هم باقی است و منقطع نگردد». (جندی، ۱۴۲۳، ص ۵۱۷)

ولی مطلق، مجرای ظهور فیض الهی و تحقق سایر مراتب هستی است. ولایت مقیده، ولایت سایر انبیا و اولیاست که مانند سایر مظاهر، پرتوی از ولایت مطلق و نسبت به آن جزئی به شمار می‌روند. ولایت مقیده حسب اصطلاح، به عام و خاص تقسیم شده است؛ ولایت عام ایمان و قرب و ولایتی است که عموم مؤمنان آن را دارا هستند، اگرچه درجات ایمان و قرب آن‌ها متفاوت است. ولایت خاصه مخصوص عارفان و سالکانی است که به مقام فنا رسیده و با علم شهودی، به درک و شهود همه مراتب هستی و جمع میان آن‌ها نایل شده‌اند. (کربلایی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۳) هم‌چنین ولایت گاه از جانب حق به خلق مطرح است که نسبت او به جمیع موجودات و مظاهر یکسان است و گاه از جانب خلق به حق مطرح است که حقیقتی تشکیکی و دارای درجه است. (کربلایی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۱) تفاوت در ولایت‌های مقیده به عدد است، اما در ظهور ولایت مطلق، تفاوت و تعدد به شدت و ضعف ظهور ارجاع می‌شود.

ختم‌پذیری ولایت

با توجه به معانی گفته‌شده، ولایت به معنای خلافت کلیه الهیه که امتداد و انبساط فیض حقیقت وجود در مظاهر است، ختم به معنای تمام شدن و انقطاع ظهور معنا نخواهد داشت. ظهور و بطون و تشکیک در ظهور، ذاتی حقیقت وجود است و ازلاً و ابداً با آن همراه خواهد بود؛ لذا ختم ولایت به معنای سلب ظهور از حق، سلب ذاتی از ذات و محال خواهد بود؛ بنابراین ختم ولایت به معنای به پایان آمدن ولایت کلیه الهیه و خلافت باطنی حقیقت محمدیه و انقطاع فیض منبسط امری محال است. پس مراد از ولایت و خلافت و ختم آن، به کمال رسیدن ظهور کمالات الهی در مظهری جامع است که به حسب باطن خود، مشتمل بر همه کمالات وجود و خلیفه تام حق تعالی در ظهور سایر مراتب است.

مرتبۀ ولایت باطنی که اقرب مراتب به حق است، به حسب ظاهر، مقامات و مراتب مختلفی از ظهور را داراست، در هر مرتبۀ اقتضائات خاص دارد و متصف به احکام متناسب با همان مرتبۀ خواهد بود؛ پس ولایت باطنی حقیقت محمدیه با توجه به جامعیت ظهور و بطون، به لحاظ باطن قدیم و ازلی و ثابت و سرمدی است، اما در مرتبۀ طبیعی خود، محکوم به تغییر و دگرگونی و حدوث و زوال است. در این لحاظ است که ختم زمانی ولایت، به معنای پایان یافتن دوره خاصی از ظهور حقیقت محمدیه در عالم کثرت و برگشت به وحدت معنا می‌یابد، در پایان این مقطع از نظام طبیعت، حق تعالی به اسم «الواحد» تجلی می‌نماید و کثرات ظاهری در این مقطع طبیعی به نحو کلی برچیده خواهند شد، اما این به معنای محو مطلق عالم کثرت و طبیعت از همه ادوار و عوالم ممکن نیست. کثرت طبیعی از مراتب ذاتی فیض و ظهور حقیقت وجود است و به وجوب ذات حق واجب‌الوجود خواهد بود.

چنان‌که عالم مادی و طبیعی به جهت ضعف در قابلیت حتی در یک مقطع زمانی، امکان استمرار شخصی ندارد و به بقای نوعی استمرار می‌یابد، در مجموع عوالم طبیعی نیز قابلیت بقای شخصی ندارد و مستحق استمرار نوعی خواهد بود. از این نظر، همه عوالم

طبیعی در حکم افراد شخصی و زایل‌شونده در یک مقطع طبیعی است و مراد از ازلیت ابدیت و عدم انتهای سلسله زمان و مکان و کثرت در لسان حکما نیز همین است.

بنابراین جهان طبیعی مشهود ما، بخش بسیار کوچکی از عالم طبیعت و یک دوره خاص آن را دربر می‌گیرد و رسیدن آن به قیامت کبری، به معنای قیامت مطلق در عالم طبیعت نیست. به حسب این تقریر، باید ظهور طبیعی انسان کامل را نیز در دیگر مراتب و دوره‌های ممکن در عالم طبیعت پذیرفت. پس معنای ظهور انسان کامل در عالم طبیعت، اعم از حضور و ظهور طبیعی او در سیاره زمین یا طبیعت مشهود است. چنان‌که فیض سرمدی است، خلافت و استخلاف نیز سرمدی است و کون جامع که مقتضای جمعیت او اشتمال بر مرتبه طبیعت و ابقاء وجه الهی است، نیز سرمدی خواهد بود.

بنابراین ختم به معنای انقطاع ولایت کلیه الهیه که صفتی الهی و از شئون ذاتی حق و حقیقت وجود است، محال خواهد بود. این مطلب از قطعیات فلسفه و عرفان است که آن را به تصریح و اشاره در کلام اهل عرفان می‌توان یافت:

«و اما ولایت صفتی الهی و شأنی از شئون ذاتی حق است که اقتضای ظهور دارد؛ پس ناگزیر دائمی است و هرگز قطع نمی‌شود». (کربلایی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۰) ختم به معنای حقیقت کامل و جامع که به حسب باطن، واسطه ظهور سایر اسماء و اسم کلی حاکم بر اسماء الهی است، انقطاع ندارد؛ چنان‌که مظهر این اسم در مرتبه ظهور ولایت و نبوت تعریفی، ابدی و سرمدی است و انقطاع ندارد؛ گرچه در مظهر نبوت تشریحی، ظهور طبیعی و موقت در سلسله زمان دارد؛ لذا نبوت تعریفی نیز از جهت اتحاد باطنی با ولایت انقطاع ندارد:

«أنَّ النبوةَ التعريفيةَ هي الإنباء عن المعارف الإلهية ... فهي بهذا المعنى ثابتة للأولياء، و باقية ببقاء الولاية، ای لم تنقطع ما دامت الدنيا باقية». (کربلایی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۰)

بنابراین ختم، به معنای پایان‌پذیری فیض با التفات ولی به باطن وجود، فقط در مقطع خاصی از ظهور کثرت‌ها معنا می‌یابد، ختم ولایت مطلق در این دوره طبیعی، به معنای

ظهور وحدت در مرتبه کثرات و به تبع نفی و امحاء کثرت فقط در این مقطع است. این حقیقت که عالم کثرت، وجه و انبساط سایه وجودی اوست، با التفات به باطن و ظهور وحدت حقیقی به اقتضای حاکمیت اسم الواحد، کثرات مشهود عالم را محو خواهد نمود. چنان‌که ختم مقید امری نسبی است و مقصود از آن، این است که یک مظهر در احاطه و اشتمال بر اسماء حق تعالی نسبت به دیگری و با لحاظ مقایسه و نسبتی خاص، جامعیت بیش‌تری داشته است.

ابن عربی و ختم ولایت

دیدگاه ابن عربی در مسأله ختم ولایت، از نوعی ابهام، رمزآلودی و معمانگاری خالی نیست. کلام او لفظاً، معنأً و مصداقاً در این زمینه دارای ابهام است و در شرح و بسط و جرح و تعدیل و توجیه سخن او، سخن فراوان گفته شده است. به اجمال و با پرهیز از بازگویی، می‌توان از مجموع نظریات او چنین برداشت کرد که او خاتم ولایت مطلقه را عیسی عَلَيْهِ السَّلَام می‌داند؛ چنان‌که در پاسخ به سؤال ترمذی می‌گوید:

«و اما خاتم ولایت مطلقه حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام است و او کسی است که در عین دارا بودن نبوت مطلقه، در زمان این امت نیز ولی است». (ابن عربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۹) و در جاهای دیگر از فتوحات نگاشته است:

– «ختم ولایت عامه که بعد از او هیچ ولی‌یی نخواهد آمد عیسی است». (ابن عربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۹)

– «و از جمله چیزهای موجود در مقام ولایت، ولایت عامه است که شروع آن با آدم است. پس خداوند این مقام را به عیسی ختم فرموده، پس ختم آن همانند شروع آن است و مثل عیسی در نزد خدا، هم‌چون آدم است و این مقام را به همان چیزی که با آن آغاز نموده، پایان داده است». (ابن عربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۰)

– «ختم واحد است نه در هر زمان، بلکه در تمام عالم. خداوند بدو ولایت محمدی را ختم می‌کند و در اولیاء محمدی بزرگ‌تر از او نیست. ختم دیگری نیز وجود دارد که

خداوند به او ولایت عامه از آدم تا ولی آخر را ختم می‌کند و او عیسی است که ختم اولیاست». (ابن عربی، ۱۹۹۴، ج ۱۱، ص ۲۹۰)

او در فص شیشی، عزیری و عیسوی نیز به اشارت و صراحت به این معنا تفوه نموده است. (ابن عربی، ۱۹۴۶، ص ۱۳۸) برداشت عمومی از دیدگاه او همین است، گرچه برخی از شارحان با تفاوت میان ختم مطلقه عامه و ختم مطلقه خاصه، مراد ابن عربی را در این تعبیر، خاتمیت عامه عیسی از زمان آدم تا زمان خودش تفسیر کرده‌اند.

کلام ابن عربی در تعیین ولایت مقیده همراه با تردید و تعدد است و به انحاء مختلف ابراز گردیده است. او گاه ختم ولایت مقیده را از آن مردی از عرب می‌داند:

خاتم ولایت محمدیه مردی از عرب است که دارای پاک‌ترین خاندان‌هاست و دستی‌گشاده دارد که در زمان حال موجود است و من در سال ۵۹۵ او را شناختم و علامتی در او دیدم که خداوند از چشم بندگان پنهان کرده است، و این امر در فاس بر من کشف گردید ... همان‌گونه که حق تعالی نبوت تشریح را به محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ختم فرموده، ولایت محمدیه را هم که از طریق وراثت محمدی حاصل می‌شود، به او ختم فرموده. (ابن عربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۹)

گاهی از انتساب این ولایت به حضرت مهدی (عج) سخن گفته است:

حق تعالی را خلیفه‌ای است که خروج می‌کند در حالی که زمین از ظلم و جور لبریز شده و او آن را لبریز از قسط و عدل می‌نماید؛ و اگر از دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن روز را آن قدر طولانی خواهد فرمود تا این خلیفه که از عترت رسول‌الله است ظاهر گردد و او از فرزندان فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام است و اسم او اسم رسول‌الله است و جد او حسین بن علی بن ابی‌طالب عَلَيْهِ السَّلَام است و مابین دو رکن و مقام بیعت می‌کند. (ابن عربی، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۲۷)

اشعاری نیز با مضمون خاتمیت در ثنای حضرت سروده است:

خاتم اولیا شاهد است اگرچه عین او پنهان است. او سرور ما مهدی (عج) است که وقتی آشکار شود مانند شمشیر هندی است. او خورشید است که هر اندوه و ظلمتی را برطرف می‌کند و هنگام بخشش، باران شدید است. (ابن عربی، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۲۸)

و دیگر گاه، ختم ولایت مقیده را از محاسن خود برشمرده است:

به تحقیق من ختمی هستم که ولی دیگری بعد از من نبوده و هیچ کس حامل عهد من نخواهد بود. با فقدان من دولت از میان برمی‌خیزد و پایان‌ها به آغاز می‌پیوندد. (ابن عربی، ۱۴۲۱، ص ۵۷)

«من بی‌شک خاتم ولایت هستم». (ابن عربی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۴۴)

او در همین راستا، رؤیای مناقشه‌آمیز و جدال‌برانگیز خود را نقل کرده است. او در این رؤیا، کعبه را با آجرهایی از طلا و نقره مشاهده می‌کند که جای دو خشت خالی دارد. آن‌گاه خود را به جای آن دو خشت می‌یابد، به گونه‌ای که دیوار بدو کامل گردیده؛ در حالی که پیامبر ﷺ فقط جای خشت ظاهر را پر کرده است:

در سال ۵۹۹ در مکه بودم و در خواب دیدم که خانه کعبه با خشت‌های طلا و نقره بنا گردید؛ به گونه‌ای که خشتی از نقره و بنای کعبه کامل گردیده و چیزی در آن باقی نمانده بود و جای دو خشت، یکی خشت طلا و یکی خشت نقره را در دو ردیف از دیوار خالی دیدم که در ردیف بالا یک خشت طلا و در ردیف پایین‌تر یک خشت نقره ناقص است. پس از آن خود را دیدم که در جای آن دو خشت قرار گرفته‌ام و عین آن دو خشت گردیده‌ام و دیوار کامل شده و در بنای کعبه هیچ نقصی باقی نمانده است؛ بنابراین خاتم‌الاولیاء آن دو خشت است که دیوار به او کامل گردد. (ابن عربی، بی‌تا،

ج ۱، ص ۳۱۸)

او این رؤیا را چنین تأویل کرده که در میان صنف خود همانند رسول الله ﷺ در میان انبیاست و این را بشارتی بر ختم ولایت خود تلقی می‌نماید:

پس بیدار شدم و گفتم: من در میان پیروان هم صنف خود مانند رسول الله ﷺ هستم، در میان انبیا؛ امیدوارم از کسانی باشم که خداوند ولایت را به او ختم می‌فرماید. (ابن عربی، بی تا، ج ۱، ص ۳۱۹)

مباحث ابن عربی در ختم ولایت همواره منشأ بحث و مجادله بوده است. لذا حکم به عدم اصالت متون انتسابی، تحریف و تصحیف، جعل و افتراء، تقیه و توریه، توجیه و دفاع، رد و انکار، جمع‌بندی و محمل‌سازی‌های مختلف در جمع‌بندی سخنان او میان شارحان سنی و شیعه دیده می‌شود.

سیدحیدر آملی و تبیین ولایت شیعی

چنان‌که دیدیم، ابن عربی حضرت عیسی را خاتم ولایت مطلق معرفی کرده و در خاتم ولایت مقیده سخن به اختلاف گفته است. بعد از او بسیاری با تکلف، به جمع و توجیه سخنان او در این باره پرداخته‌اند. این وجوه جمع مختلف و اغلب ناظر به توجیه و تأیید سخنان ابن عربی در این باره است. سیدحیدر آملی با صراحت و شهامت بیش‌تری به تحلیل، نقد و انکار سخن او در این زمینه پرداخته و توجیه شارحان را نپذیرفته است.

سید در آثار خود چون شرح فصوص الحکم و تفسیر المحيط الاعظم و البحر الخضم، به روش تحلیلی و با دو رویکرد سلبی و اثباتی، آشکارا امیرالمؤمنین ع را ختم ولایت مطلقه و حضرت مهدی را خاتم ولایت مقیده دانسته است:

خاتم اولیا وارث خاتم الانبیاست و حسنه‌ای از حسنات اوست و هر عاقلی می‌داند که همانا این مقام، سزاوار کسی نیست مگر امیرالمؤمنین ع؛ زیرا او نفس و جانشین و حسنه‌ای از حسنات اوست. (آملی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۴۱۲)

لذا حضرت عیسی علیه السلام را اگر سهمی از ولایت باشد، همان خاتم بودن بر ولایت عامه‌ای است که مخصوص انبیاء مقیده است؛ از شیت آغاز گشته و به عیسی که آخرین نبی قبل از پیامبر است، ختم می‌شود:

عیسی علیه السلام خاتم ولایت عامه‌ای است که مخصوص انبیاست و نه دیگران؛ پس عیسی پایان‌دهنده آن‌ها و شیت آغاز کننده‌شان است. (آملی، ۱۳۶۷، ص ۲۰۴)

او برای اثبات این دو سنخ ولایت در امیرالمؤمنین و حضرت مهدی علیه السلام به تفصیل وارد بحث و استدلال شده، در جهت سلبی به نقد ادله مخالفان پرداخته و در جهت اثباتی، استدلال‌های متعدد بر اثبات ولایت شیعی اقامه کرده است. شیوه چنین تمسکی شاید موهم این باشد که سیدحیدر از طور بحث استدلالی در عرفان نظری خارج شده و با آوردن استدلال‌های جدلی مبتنی بر برداشت‌ها و پیش‌فرض‌ها، به شیوه جدلی توسل جسته است. در ادامه با ذکر نمونه نشان خواهیم داد که چگونه می‌توان تمسک سیدحیدر را نوعی استدلال عقلی قابل‌طرح در عرفان نظری تلقی نمود.

اتحاد روحی و باطنی

چنان‌که در تبیین مبادی گذشت، حقیقت ولایت عبارت از جنبه باطنی و ملکوتی مظاهر است که وسیله تحقق، واسطه فیض حق و ظهور موجودات است؛ بلکه موجودات ظهور افتراقی کمالات مجتمع در باطن ولی مطلق به حساب می‌آیند. از این جهت باطنی، ولایت و نبوت، با هم اتحاد داشته و نبوت ظهور ولایت به شمار می‌آید. اکنون اگر قراین و ادله‌ای بر اثبات اتحاد باطنی و روحی شخصی با نبی خاتم اقامه گردد، آن را حد وسط برای اثبات ولایت مطلقه آن شخص می‌توان قلمداد کرد. سیدحیدر با اقامه این ادله که برخی از آن‌ها مشترک میان منابع سنی و شیعه است، این اتحاد و یگانگی را برای امیرالمؤمنین به عنوان خاتم ولایت مطلقه اثبات نموده است. روایات وحدت نور پیامبر و نور علی، تقدم آفرینش

روح پیامبر و روح حضرت علی علیه السلام بر کل مخلوقات، حضور آن حضرت با باطن دیگر پیامبران و با ظاهر پیامبر اکرم، روایات صادر اول و ... از این جمله است.

در مضمون برخی از این روایات آمده که امیرالمؤمنین همراه همه انبیاء الهی به نحو باطنی و همراه با پیامبر اکرم به نحو ظاهری، حضور داشته و مبعوث بوده است: «بعث الله علیا مع کل نبی سرا و معی جهرًا». (خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۲۴۷۹) چنان که گفتیم ولایت، باطن نبوت است و همه انبیا از مشکات ولی مطلق بهره می‌برند. بر این اساس، مسلم است امیرالمؤمنین که در باطن و سر سایر انبیا همراه آنها معرفی شده‌اند، صاحب مقام ولایت بر آنها نیز هستند.

در روایات دیگری، این اتحاد باطنی با مسأله وساطت در فیض و صدور همراه شده و روح پیامبر و امیرالمؤمنین به عنوان صادر اول و ظهور و تجلی نخست حقیقت وجود معرفی گردیده‌اند. اگرچه بیان ظاهری روایات صادر اول متنوع و متعدد است، می‌توان همه آنها را هماهنگ با نظام هستی‌شناسی عرفانی و فلسفی، بر اساس معنا و مفهوم واحدی تبیین نمود. (حسینی شریف، ۱۳۹۵، ص ۷۷) در این روایات، گاه پیامبر اکرم از «اول ما خلق الله»، تعبیر به «نوری» فرموده و گاه ائمه از خلقت پیامبر با تعبیر «أول ما خلق، خلق محمدًا» سخن گفته‌اند. (مجلسی، بی‌تا، ج ۲۵، ص ۱۲) زمانی نیز حضرت علی علیه السلام به مخلوق اول توصیف شده‌اند. گاه خلقت پیامبر و ائمه از نوری بوده که آن نور مخلوق اول است (مجلسی، بی‌تا، ج ۵۴، ص ۱۹۷) نیز بر پایه روایات متعدد؛ اول چیزی که خدا آفریده نور پیامبر بود. (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۷۱۸) هم‌چنین تصریح شده است که پیامبر و علی از یک نورد (صدوق، ۱۴۰۰، ص ۲۳۶) و از درخت واحدند. (مجلسی، بی‌تا، ج ۲۳، ص ۲۳۰) امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: «قلم اعلاى الهی منم» (شیرازی، ۱۳۸۷، ص ۱۷۱) و «اول ما خلق الله منم» (دهدار، ۱۳۷۹، ص ۷۷). اقتضای درستی این روایات و جمع آنها، اتحاد مرتبه باطنی امیرالمؤمنین و پیامبر اکرم و سایر ائمه است که اولیاء الهی، مظاهر تام، خلفای برحق، انسان کامل و اکوان جامعه الهی هستند.

این وجود مجرد و نور مطلق، همان حقیقت نوریه محمد و علی و سایر ائمه علیهم‌السلام یعنی حقیقت ولایت است که به حسب معنای ولایت، اقرب حقایق به حقیقت ذات و ظهور و تجلی نخستین و واسطه فیض دیگر مراتب و مظاهر هستی است؛ پس مرجع همه این اسامی و اوصاف، همان وجود واحد است که به اعتبارات و عبارات گوناگون بیان گردیده است: همه این‌ها از مراتب ولایت علوی است که با حقیقت محمدی در مرحله امر و خلق اتحاد دارد و نبوت، مقام ظهور خلافت است و ولایت، باطن خلافت. (خمینی، ۱۳۷۶، ص ۳۶)

احادیث خلقت روح نبوی و علوی مقدم بر سایر مراتب و مظاهر نیز مؤید این معناست: - «خلق الله تعالی روحی و روح علی بن ابی‌طالب قبل ان یخلق الخلق بالفی عام». (شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۴، ص ۱۲۳)

- «كنت انا و علی نورا بین یدی الله تعالی من قبل ان یخلق الخلق باربعة عشر الف عام... فعلی منی و انا منه». (مجلسی، بی‌تا، ج ۲۵، ص ۲۱)

این دسته از روایات، دال بر این است که روح علی علیه‌السلام و سایر ائمه به حسب ولایت باطنی، با روح نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم متحد است. هم‌چنین روایات «أنا و علی من نور واحد» و «كنت ولیا و آدم بین الماء و الطین»، دلالت دارند که روح او روح پیامبر، نور او نور پیامبر و حقیقت او حقیقت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. باطن ولایت و نبوت با هم متحد است. چنان‌که مضامین «أنا جنب الله، أنا یدالله، أنا خلیفة الله، أنا القلم الاعلی، أنا اللوح المحفوظ، ...»، «ذلک حسبک ان تکون منی و انا منک، ... انک غدا اقرب الناس منی» (مجلسی، بی‌تا، ج ۳۷، روایت ۴۱)، خبر از همان جنبه ولایت و خلافت مطلق و کون جامع و استجماع همه اسماء و صفات برای حضرت دارد.

مضامین برخی از این روایات، اگرچه از مختصات معارف شیعی است، برخی دیگر مانند روایات صادر اول در منابع شیعه و سنی به نحو مشترک وارد شده و عرفای سنی در آثار خویش بارها از آن‌ها استفاده کرده‌اند. ابن عربی و عرفا، بارها به این قرابت اذعان و اعتراف کرده‌اند:

وجود سید کائنات از نور الهی و آن هبء و حقیقت کلیه است و در هبء است که عین ثابت آن سرور پدید آمده و عین عالم از تجلی او موجود شده و نزدیک‌ترین مردمان به او علی بن ابی‌طالب، امام عالمیان و سر جمیع انبیاست. (ابن عربی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۹)

«خاتم ولایت که همه مراتب را پیموده و به کمال نهایی نایل آمده، واحد است. او همان است که صلاح دنیا و آخرت به واسطه او به کمال می‌رسد و او مهدی موعود است.» (قیصری، ۱۳۸۱، ص ۱۶۵)

جندی امیرمؤمنان را «اول ولی مفرد و آدم الاولیاء» و مهدی موعود را اکمل و افضل اولیاء محمدیین دانسته است. در عین حال ابن عربی و شارحان او، به دلایلی از تصریح به حقیقت طفره رفته و همراهی خاتم ولایت با باطن انبیا را که ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام است، در ردیف کمالات حضرت عیسی به عنوان خاتم ولایت قرار داده‌اند.

استجماع فضایل و استخلاف الهی

چنان‌که گذشت، ولایت در نظام فکری - عرفانی، به معنای اجتماع اسماء و کمالات الهی در باطن خلیفه و ظهور تشکیکی آن‌ها به حسب مراتب وجود است. بر این اساس، اثبات جمعی و انحصاری کمالات، اسماء کلیه الهیه و مظاهر آن‌ها در مصداق خاص، معادل اثبات ولایت و خلافت برای آن مصداق است. با مراجعه به قراین موجود در عقل و نقل، این کمالات برای امیرالمؤمنین علیه السلام بیش از دیگران قابل احصا و اثبات است و این مطلب خود می‌تواند استدلالی عرفانی بر اثبات ولایت مطلقه برای آن حضرت باشد که در کلام سید نیز قابل طرح و پی‌گیری است.

سید در پاسخ نقلی خود، بیش‌تر به آیات و روایات فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام تمسک جسته و به حسب ظاهر مجموعه کلام او رنگ و بوی مباحث کلامی به خود گرفته، اما از آن‌جا که اثبات این فضایل مرادف با ظهور اسماء و کمالات الهی در باطن امیرالمؤمنین علیه السلام

و تشبه و قرب به حق است، می‌توان میان اجتماع فضایل با مرتبه ولایت که همان اتصاف به کمالات الهی به حسب باطن است، تلازم برقرار نمود. بی‌شک میان دو مرتبه از وجود یا دو مظهر، آن‌که دارای جامعیت بیشتری در انعکاس اوصاف الهی باشد، قرب باطنی بیشتری دارد و از ولایت کلی‌تری نسبت به مظهر دیگر برخوردار است. اتصاف به صفات و اسماء الهی، به واقع بهره‌مندی از مقام خلافت الهی است و با وجود فرد مستجمع اسماء، نوبت به غیر مستجمع نخواهد رسید.

مبتنی بر همان روش قبل و با مراجعه به متون به ویژه معارف شیعی و در مقایسه میان امیرالمؤمنین و دیگران، درمی‌یابیم که ستایش و اتصاف به اوصاف و کمالات الهی که شعب ولایت مطلقه هستند و نیز اتصاف به اصل ولایت مطلقه که ظل ولایت کلیه الهیه است، به نحو انحصاری فقط برای حضرت قابل اثبات است. هم‌چنین علم و عصمت برای اثبات ولایت مقیده در امام عصر ثابت و مسلم است:

«و اعظم الدلیل علی ذلک، علمه (ای المهدی) بالقرآن علی ما هو علیه، و لیس للشیخ و لا لغيره هذا». (آملی، ۱۳۶۷، ص ۲۴۹)

آیه شریفه «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون»، به اتفاق مفسران از جمله ابن‌عربی، در شأن امیرالمؤمنین و اجابت سائل در حال رکوع است. «انما» بر حصر دلالت دارد و مراد از ولایت، امری فراتر از محبت است که میان مؤمنان عمومیت داشته و اختصاص ندارد. پس ولایت، نوعی امتیاز خاص و قرب ویژه است که دوستی یا تصرف و سرپرستی و سایر معانی از شئون آن به شمار می‌آیند. ولایت کلیه الهی، از آن خداوند است که ملکوت اشیاء به دست اوست. واسطه میان حقیقت ذات و سایر مظاهر که جامعیت لازم برای انتقال فیض به همه عالم هستی را دارد، نزدیک‌ترین مرتبه به حقیقت ذات یعنی حقیقت محمدیه است که به حسب باطن، با حقیقت ولویه متحد است و سایر مراتب موجودات مظاهر کمالات الهی از طریق این وسایط فیضند؛ پس ولایت منحصر است در خداوند و پیامبر و نور واحد امیرالمؤمنین و سایر ائمه که حجج الهی و خلفای برحق او در همه مراتب عالم از جمله عالم طبیعتند.

هم‌چنین در آیه کریمه «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء: ۵۹)، اطاعت اولی‌الامر در کنار اطاعت خدا و رسول قرار گرفته است. از آن‌جا که اطاعت از خدا و رسول به نحو مطلق واجب است، اطاعت از اولوالامر نیز باید واجب باشد. از طرفی چون اطاعت مطلق و بی‌چون و چرا از غیرمعصوم جایز نیست، اولوالامر باید معصوم باشند. بسیاری از بزرگان شیعه و سنی در این جهات هم‌نظر و هم‌داستانند، اگرچه در این مسأله که مصداق اولوالامر کیست، اختلاف نظر دارند. از طرفی اطاعت مطلق است و اطاعت مطلق از کسی که احتمال خطای نظری و لغزش عملی دارد، جایز نیست. پس او هم باید مانند خدا و رسول، از خطا معصوم باشد. عصمت از اعظم اسماء و صفات الهی است که در صورت تحقق، مرتبه رفیعی از قرب و ولایت را برای معصوم اثبات می‌کند.

در تعیین مصداق اولوالامر، برخی دیدگاه‌های ضعیف مانند این‌که مراد از اولوالامر امرا و سلاطین حاکم بر مردم هستند، ابراز شده که قابل طرح و اعتنا نیست. فخر رازی فیلسوف و متکلم اشعری که بخشی از مسیر استدلال را به درستی طی نموده و حکم به عصمت اولوالامر کرده است، از رسیدن به پایان استدلال بازمانده و با چشم‌پوشی از حقیقت می‌گوید:

چون بعد پیامبر در میان امت معصومی را سراغ نداریم، پس به ناچار اولوالامر مصداق شخصی در میان امت ندارد و مراد از آن مجموعه، امت پیامبر است.

او از این نکته غفلت کرده که مجموعه امت، امری اعتباری و حاصل اشخاص امت است و در صورتی که در افراد امت معصومی نباشد، از حاصل جمع عده‌ای غیرمعصوم، عصمت حاصل نمی‌شود. هیچ‌یک از اشخاص امت اسلامی مدعی عصمت برای غیر علی نیست. اگر در میان اهل سنت نیز کسی قائل به وجود معصوم باشد، مقام عصمت را برای حضرت علی علیه السلام قائل است. طرفه این‌که همو در جای دیگر، به تفصیل در ضرورت قطب سخن

گفته که کامل در قوه نظری و عملی است و دو ویژگی عصمت و غیبت را در دیدگاه شیعه تصویب نموده است:

این شخص قطب این عالم عنصری است و بقیه طفیل وجود اویند. جماعتی از شیعه امامیه، او را امام معصوم و صاحب‌الزمان می‌نامند و می‌گویند: غایب است و در هر دو مورد راست می‌گویند. او هم معصوم است و هم صاحب زمان. (رازی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۱۰۶)

سید در التفات به ولایت مقیده، به روایات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ضرورت ظهور امام در آخرالزمان و بقای زمین به بقای امام اشاره کرده و ابن‌عربی و دیگران را به مراتب از این مرتبه دور می‌داند. اگر حجت و انسان کامل در زمین نباشد، از دنیا چیزی باقی نمی‌ماند: «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِعَيْرِ إِمَامٍ سَاعَةً لَسَاخَتْ» (مجلسی، بی‌تا، ج ۲۳، ص ۲۱)، این مقامات کجا و مقام شیخ کجا. «وَبَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ فِي غَيْبَتِهِ الْمُطَاعُ فِي ظُهُورِهِ وَ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ». (مجلسی، بی‌تا، ج ۴۹، ص ۲۳۸)

به هر حال چنان‌که در نظام تکوین، همه مراتب هستی مطیع و خاضع و خاشع در برابر ولایت مطلقه، بلکه از مراتب و مظاهر وجود اویند و نسبت آن‌ها با انسان کامل، نسبت قوا به حقیقت نفس است، در امر تشریحی نیز به اطاعت از ولی مطلق مکلفند که ولایت او مظهر ولایت کلیه الهیه در عالم هستی است. به اقتضای خاتمیت نبوت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، معتقدان به شریعت عیسی نیز مخاطب و مکلف به آیات قرآند و بی‌شک مرتبه نبی و ولی خاتم، از مقام سایر انبیا برتر است. ولایت امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ باطن نبوت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ است: «بعث الله علیا مع کل نبی سرا و معی جهرا» و این خود گواهی می‌دهد که ولایت همه انبیا، از مجرای ولایت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ تحقق می‌یابد. حضرت از جهت صوری و معنوی، به پیامبر قرابت بیش‌تر دارد:

«ان اول ما خلق الله تعالی روح النبی المطلق الذی هو محمد، ثم الوصی المطلق الذی هو علی بن ابی طالب، ثم ارواح الانبیاء والرسل». (مجلسی، بی‌تا، ج ۷، ص ۲۸۲)

بر اساس مبانی عرفانی، ولایت به ارث محمدی حاصل می‌شود و تصریح به وراثت از آن علی است:

«انت وزیری فی حیاتی، خلیفتی من بعدی و وارث علمی و قاضی دینی». (مجلسی، بی‌تا، ج ۷، ص ۲۸۲)

حضرت علی علیه السلام باب علم نبی است و ادعای این کمال، برای هیچ کس غیر او روا نیست: «من اراد علوم الاولین و الآخیرین فعلیه بالقرآن». (آملی، ۱۳۶۷، ص ۲۰۱) - «اولی الناس بکتاب الله انا واهل بیتی من عترتی»؛ زیرا «لا یعلم تاویلہ الا الله والراسخون فی العلم» (آل عمران: ۷)

حضرت صاحب اسرار نبی و وارث علوم و معارف پیامبر بود:

«والله، ما نزلت آية فی لیل او نهار او بر او بحر او سهل او جبل الا و قد علمت انا فی ای وقت نزلت و فی ای شیء نزلت و فیمن نزلت و سألت عنها و تحققت معناها و عرفت نحوها». (مجلسی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۱۲۵ و ج ۳۵، ص ۲۸۷) و فرمود:

«والله لو ثبتت لی وسادة فجلست علیها فحکمت بین اهل التوراة بتوراتهم و بین اهل الانجیل بانجیلهم و بین اهل الزبور بزبورهم و بین اهل الفرقان بفرقانهم». (صدوق، ۱۳۹۸، ص ۳۰۵)

تعارض و ترجیح کشف

گفتیم که راه دل و کشف و شهود به عنوان یکی از منابع معرفت، مورد تأیید عقل و نقل است. متون دینی بر قلب به عنوان یکی از مجاری معرفت انسانی صحه گذاشته‌اند. البته اعتبار و حجیت هیچ کدام از مجاری ادراک اعم از حس و خیال و عقل و قلب، مطلق نبوده و مادام که به مرتبه عصمت نرسیده باشند، احتمال خطا در دست‌آوردهای آنها وجود دارد. لذا نیازمند معیارند و عرفا خود معیارهایی برای ارزیابی معارف شهودی معرفی

کرده‌اند. کشف و شهود مطلق و عاری از قراین حجیت را نمی‌توان دلیل بر نفی یا اثبات امری قرار داد.

چنان‌که دیدیم، ابن عربی در مسأله ختم ولایت بی‌توجه به این ضابطه، به کشف شخصی خویش تمسک کرده و از آن به عنوان دلیل استفاده نموده است. «این مقام را به حکم خوابی که دیده است برای خود ثابت می‌کند و حال آن‌که این حکم نه در خواب، بلکه در بیداری و به مساعدت عقل و نقل و کشف برای دیگری ثابت است». (آملی، ۱۳۶۷، ص ۲۳۸)

سیدحیدر بر اساس ضابطه‌ای عقلایی و مبتنی بر قواعد متعارف فهم، کشف او را نقد کرده است. بر فرض حجیت کشف، اگر دو دلیل با هم تعارض کردند، نمی‌توان به آن‌ها تمسک کرد. از آن‌جا که کشف ابن عربی در این مسأله، معارض با کشف برخی دیگر از عرفاست، باید به قراین و مرجحات دیگر مراجعه کرد. به اعتقاد سید با مراجعه به قراین و ادله، درمی‌یابیم که ترجیح با کشف مخالفان ابن عربی است. سید امارات، قراین و مؤیداتی بر خاتمیت مطلقه و مقیده امیرالمؤمنین و حضرت مهدی علیه السلام آورده که بالتبع کشف مطابق با آن‌ها از اعتبار بیش‌تری برخوردار خواهد بود.

در سلسله عارفان شیعه و سنی، کشف افراد زیادی از خاتمیت ولایت مطلقه و مقیده امیرالمؤمنین و حضرت مهدی علیه السلام خبر می‌دهد و این دلیل بر خطای کشف یا تفسیر ابن عربی از کشف خود است. کشف‌های متعدد گواه بر این است که خاتمیت ولایت مطلقه، متعلق به علی بن ابی‌طالب و ختم ولایت مقیده از آن مهدی علیه السلام است. این مسأله برای بسیاری از اهل کشف از جمله خود سیدحیدر واقع گردیده است. این کشف‌ها علاوه بر این‌که مستظهر به هم‌دیگر هستند، با ادله عقلی و نقلی گذشته نیز تأیید می‌گردند:

کشف صحیح مطابق واقع گواهی می‌دهد که خاتمیت ولایت مقیده محمدیه، که به ارث معنوی و صوری حاصل شده، ویژه حضرت مهدی (عج) است و بیش‌تر گذشتگان آن را ذکر کرده‌اند؛ مانند ابی‌یزید بسطامی، جنید، شبلی،

معروف کرخی و از متأخران افرادی نظیر سعدالدین حموئی، صدرالدین قونوی و عبدالرزاق کاشانی». (آملی، ۱۳۶۷، ص ۲۵۶)

پس کشف ما که مطابق عقل و نقل و کشف بزرگان اهل عرفان و تصوف می باشد، اقرب به واقع است؛ علاوه بر این که برای خود ما هم مکرر متعدد کشف شده که خاتمیت ولایت مقیده، از آن حضرت مهدی (عج) است. خلاصه این که: «صحت کشف شیخ اگر به نقل باشد، ادله نقلی ما بزرگ تر است و اگر به عقل باشد، ادله عقلی ما قوی تر است و اگر به کشف باشد، کشف ما برتر است؛ زیرا کشف ما موافق با کشف بزرگانی است که ذکر شد، ولی کشف شیخ با کشف آن ها موافق نیست». (آملی، ۱۳۶۷، ص ۲۵۶)

نتیجه

موارد ذیل از نوشتار حاضر به دست می‌آید:

۱. در تفسیر رایج ابن عربی، عیسی علیه السلام را خاتم ولایت مطلقه یا عامه معرفی نموده و درباره خاتم ولایت مقیده، سه تعبیر متفاوت ابراز کرده است.
۲. سیدحیدر آملی دیدگاه رایج در عرفان درباره ولایت مطلقه و مقیده را نقد نموده و نشان داده که خاتم ولایت مطلقه، امیرالمؤمنین علیه السلام و خاتم ولایت مقیده حضرت مهدی علیه السلام است.
۳. نقد و بررسی سید اگرچه به حسب ظاهر رنگ و بوی کلامی دارد، با بازخوانی و بازسازی آن‌ها می‌توان دریافت که او در این مباحث به روش عرفا، استدلال‌های متناسب با مبانی و مبادی عرفان نظری اقامه کرده است.
۴. سه نمونه از استدلال‌های او با عنوان اتحاد روحی و باطنی امام و نبی، تلازم اتصاف به کمالات و خلافت الهی و تعارض و ترجیح در کشف عرفانی، در این مقاله تبیین گردید.

فهرست منابع

۱. آزاد، علی‌رضا، رد سیدحیدر آملی بر آراء ابن‌عربی در باب ختم ولایت، نخستین کنگره ملی سیدحیدر آملی، ۱۳۸۱.
۲. آملی، سیدحیدر، المقدمات من کتاب نص النصوص، تهران: توس، ۱۳۶۷.
۳. _____، تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۲۲.
۴. ابن‌عربی، محیی‌الدین، الفتوحات المکیة، بیروت: داراحیاء التراث، ۱۹۹۴.
۵. _____، بیروت: دارصادر، بی‌تا.
۶. _____، فصوص الحکم، قم: دار احیاء الکتب العربیه، ۱۹۴۶.
۷. _____، مجموعه رسائل (۳جلدی)، بیروت: دارالمحجة البيضاء، ۱۴۲۱.
۸. ابن‌منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دارصادر، ۱۴۱۴.
۹. اکبریان، سیدمحمد، عرفان شیعی در اندیشه سیدحیدر آملی، تهران: مبعث، ۱۳۸۱.
۱۰. امینی، محمدحسین، الغدیر، قم: مرکز الغدیر، ۱۴۱۶.
۱۱. جنیدی، مؤیدالدین، شرح فصوص الحکم، تصحیح جلال‌الدین آشتیانی، قم: بوستان کتاب، ۱۴۲۳.
۱۲. حسینی شاهرودی، مرتضی، «بررسی تطبیقی ختم ولایت از دیدگاه ابن‌عربی و سیدحیدر آملی»، مجله مطالعات اسلامی، ص ۷-۴۲، ۱۳۸۲.
۱۳. حسینی، شریف، «مخلوق اول در روایات و دو مواجهه متفاوت»، آموزه‌های فلسفه اسلامی، تابستان، ص ۷۷-۱۰۳، ۱۳۹۵.
۱۴. حمیه، خنجرعلی، پژوهشی در باب زندگی و اندیشه سیدحیدر آملی، ترجمه سیدناصر طباطبایی، تهران: مولی، ۱۳۹۲.
۱۵. خادمی، خیر النساء، ولایت انسان کامل از منظر عرفانی سیدحیدر آملی و امام خمینی، تهران: مؤسسه نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۹.
۱۶. خمینی، روح‌الله، مصباح الهدایة إلى الخلافة و الولاية، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۶.
۱۷. _____، تقریرات فلسفه، تقریر سیدعبدالغنی اردبیلی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۵.

۱۸. دهدار شیرازی، محمد بن محمود، شرح خطبه البیان، صائب، تهران: ۱۳۷۹.
۱۹. رازی، فخرالدین، المطالب العالیه، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷.
۲۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دمشق: دارالعلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲.
۲۱. صدرالمتألهین شیرازی، محمد بن ابراهیم، تفسیر القرآن الکریم، تحقیق محمد خواجوی، قم: بیدار، ۱۳۶۶.
۲۲. _____، سه رسائل فلسفی، مقدمه سیدجلال‌الدین آشتیانی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۷.
۲۳. صدوق، علی بن محمد، التوحید، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸.
۲۴. _____، امالی، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۰.
۲۵. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۸۷.
۲۶. _____، مجموعه رسائل، تحقیق سیدهادی خسروشاهی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۸.
۲۷. طریحی، فخرالدین محمد، مجمع البحرین، تحقیق احمد اشکوری، مکتبه المرتضویه، تهران: ۱۳۷۵.
۲۸. عناقه، عبدالرحیم، «ختم ولایت از دیدگاه ابن عربی و سیدحیدر آملی»، پژوهش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، شماره چهارم، ص ۸۷-۱۱۰، ۱۳۸۸.
۲۹. قیصری، محمدداوود، شرح فصوص الحکم، تحقیق سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
۳۰. _____، رسائل قیصری، تحقیق جلال‌الدین آشتیانی، تهران: مؤسسه حکمت و فلسفه، ۱۳۸۱.
۳۱. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تهران: اسلامیه، ۱۳۶۲.
۳۲. کربلایی، جواد، الأنوار الساطعة فی شرح زیارة الجامعة، تحقیق محسن اسدی، قم: دارالحدیث. بی‌تا.
۳۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، تهران: اسلامیه. بی‌تا.